

ویراستار زندگی‌ها*

پیتر دیویسون

ترجمه‌رزا افتخاری

حاضرند داروندارشان را بدهند که کسی از آن‌ها باخبر نشود. در این مقاله، بیهوده به دنبال توصیه‌هایی درباره نوشتن این قبیل کتاب‌ها نباشید؛ در واقع، پیشنهاد می‌کنم طرف این مسائل هم نروید. این کار بازی خطرناکی است که مستلزم جسارت فراوان و دشمنی با فرد مورد نظر است.

*

رولان بارت، منتقد فرانسوی، زمانی نوشت زندگی‌نامه اثری داستانی است که جرئت ندارد به این موضوع اعتراف کند. این موضوع، به مراتب بیشتر، درباره زندگی‌نامه خودنوشت صادق است. زیرا خاطرات را (مانند رمان‌های اول) بدون استثنا زنده‌ها می‌نویسند و معمولاً به این منظور که مردم همان زمانه آن‌ها را بخوانند، و تمایل دارند تصویری بسیار مبالغه‌آمیز از خود ارائه دهند، مگر آن‌که در شمار کتاب‌های نادر خودافشاگری مانند *اعترافات سن آگوستین* یا *ژاک روسو* باشند. در اغلب زندگی‌نامه‌های خودنوشت، نویسنده خود را سرمشق یا قربانی یا سرچشمه خرد یا، گاهی، مایه تمسخر می‌داند. از این‌ها گذشته، نویسنده زندگی‌نامه خودنوشتی که در قید حیات است، ناگزیر با خوانندگانش روبه‌رو می‌شود. ویراستار، ابتدا و مهم‌تر از همه، باید مشخص کند که نویسنده‌اش می‌خواهد کدام‌یک از این نقش‌ها را در روایت داستان شخصی خود انتخاب کند. او باید درک درستی از نویسنده و داستان داشته باشد تا بتواند در این انتخاب به نویسنده کمک کند. کار زمانی سخت می‌شود که ویراستار هنوز از موضوع خبر نداشته باشد و مجبور باشد حقیقت را از زبان فرد سرشناسی بیرون بکشد که غرق در خودستایی است. وقتی ویراستار مؤلف را نشناسد - گو این‌که ممکن است آوازه نویسنده به گوشش رسیده باشد - کار از این هم سخت‌تر است، یا وقتی شخص مورد نظر احتمالاً از نظر ناشر جاذبه عمومی لازم را نداشته تا اصولاً کتاب را بپذیرد. (این روزها با نمونه‌های نامتعارف اشخاص سرشناس سروکار نداریم که عملاً خودشان خاطرات‌شان را می‌نویسند و بعد دنبال ناشر می‌روند؛ در عصر کارگزاران ادبی، قضیه برعکس است.)

من با آن دسته از نویسندگان زندگی‌نامه‌های خودنوشت که دوست دارند زیاد از خودشان حرف بزنند کار کرده‌ام، اما بیشتر با کسانی سروکار داشته‌ام (یکی از آن‌ها در همین هفته بود) که نمی‌خواهند چیز زیادی درباره خودشان بگویند؛ این افراد نمی‌خواهند

پیتر دیویسون کار خود را در دنیای نشر در سال ۱۹۵۰ در موسسه هارکورت، بریس و شرکا آغاز کرد. از آن پس، به ترتیب ویراستار انتشارات دانشگاه هاروارد، انتشارات آتلانتیک مانلی - که از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۹ مدیر آن بود - و شرکت هوتون میفلین بوده است و اکنون در شعبه انتشاراتی پیتر دیویسون در این مؤسسه به انتشار کتاب مشغول است. او سردبیر بخش شعر نشریه آتلانتیک مانلی نیز هست. و نه کتاب شعر (آخرین آن‌ها رگه بزرگ^۱)، انتشارات کناپف، (۱۹۸۹)، یک زندگی‌نامه خودنوشت (خاطرات نیمه‌تمام^۲)، (۱۹۷۳)، [ویراست جدید، انتشارات استوری لاین، ۱۹۹۱] و کتابی درباره شعر (یکی از میان کسب و کارهای خطرناک: مقالاتی درباره نقش و کارکردهای شعر^۳)، انتشارات میشیگان، (۱۹۹۱) تألیف کرده است.

چهل سال است که زندگی‌نامه و زندگی‌نامه خودنوشت ویرایش می‌کنم؛ زندگی‌نامه‌های کوتاه و بلند، سبک و سنگین، اما معمولاً معروف، از زندگی‌نامه انریکو کاروسو (اولین کارم) و کاترین کارنل گرفته تا آن سکستون، از قاضی هولمز و ایزرا پاوند گرفته تا آدم کلیتون پاول پسر (کار فعلی‌ام)، و در حوزه زندگی‌نامه‌های خودنوشت از آلفرد کازین گرفته تا فرلی ماونت^۴، از خاطرات زیبای لوئیس کرانبرگر^۵ با عنوان *تا شلاق نخوری، از ساعت طلا خبری نیست*^۶ تا کتاب *پر شور و عاشقانه ملاحظات*^۷ به قلم مری دو ژسویلتز دختر ایزرا پاوند. حتی شخصاً زندگی‌نامه خودنوشتی با عنوان *خاطرات نیمه‌تمام* نوشته‌ام که بعد از گذشت حدود بیست سال از چاپ اول آن، برای چاپ جلدش میز در آن تجدید نظر کردم و آن را گسترش دادم، گوا این‌که هنوز نیمه دیگرش را به خاطر نیاورده‌ام.

من در ویرایش زندگی‌نامه «چهره‌های مشهور»، مثل مریلین مونرو که تا به حال چهارده «شرح حال» برایش نوشته‌اند، تجربه‌ای ندارم، یا در ویرایش کتاب‌های «فاقد اجازه»^۸ ای که به این وضعیت آن‌ها مباحث می‌کنند تا هیجان زیادی در مردم ایجاد کنند و در نتیجه اصلاً نیاز به تبلیغ ندارند؛ از آن کتاب‌هایی که چند وکیل متخصص در امور افترا پشت‌شان هستند. این روزها، با صراحت اعلام می‌کنند که این کتاب‌ها «فاقد اجازه‌اند» تا به مردم بفهمانند که تمام اطلاعات در آن‌ها آمده، اطلاعاتی که شخصیت‌های مشهور

رولان بارت زمانی نوشت زندگی نامه اثری داستانی است که جرئت ندارد به این موضوع اعتراف کند. این موضوع، به مراتب بیشتر، درباره زندگی نامه خودنوشت صادق است.

تصویر ناخوشایندی از خود ارائه دهند، یا تصویری که برای همسر دلبنده یا مطلقاً آنان نامطلوب باشد (همسر مؤلف در تمام زندگی نامه‌ها نقش تعیین کننده‌ای دارد). برخورد ویراستار با نویسنده زندگی نامه خودنوشت باید همچون رابطه پرمهر مادر و فرزندی باشد، گویانکه ممکن است باورپذیر کردن خاطرات نیازمند سخت گیری مادرانه باشد. هیچ کس دلش نمی‌خواهد آبرویش بین مردم برود، مگر آنکه قصد خودنمایی داشته باشد؛ البته بعضی از این افراد، مثل هنری میلر^۱، که کتاب‌هایش به دلایلی رمان به حساب می‌آیند، زندگی نامه‌های خودنوشت بی نظیری نوشته‌اند. از آن بدتر این است که آبروی یک نفر دیگر را بین مردم ببریم، طوری که وکلای ویراستار و مؤلف به دردسر بیفتند.

آیا نویسنده زندگی نامه خودنوشت باید داستانش را از ابتدا آغاز کند؟ معمولاً نه؛ همه ما کم و بیش به یک صورت از رحم مادر بیرون می‌آییم و این موضوع بیشتر برای قابل‌ها جالب توجه است. اگر نویسنده زندگی نامه بتواند داستان را از زمانی دور، از صحنه‌ای تعیین کننده در کودکی یا بزرگسالی، آغاز کند که به نوعی راهگشای سبک یا حال و هوای کل اثر باشد، احتمالش بیشتر است که داستان از آغاز تا پایان به گونه‌ای روایت شود که هیچ یک از حوادث آن در پرده ابهام نماند. اگنس دومیل، که شش جلد خاطرات نوشته و در هشتاد سالگی زندگی نامه مارتا گراهام را به رشته تحریر درآورده، در هیچ یک از کتاب‌هایش از ابتدا شروع نکرده است. حتی نخستین کتابش، *با نوای نی برقص*^۲، را از ده سالگی، یعنی از زمان آشنایی‌اش با هالیوود آغاز کرده است؛ خانواده او زمانی به هالیوود رفتند که پدرش از کارگردانی تئاتر دست کشید و به سینما روی آورد. آن موقع، اگنس هنوز نمی‌دانست که استعداد رقص دارد، استعدادی که آن را نسبتاً دیر به کار گرفت، اما همه زندگی‌اش را تحت الشعاع قرار داد. جاستین کپلان برای نوشتن زندگی نامه استادانه مارک تواین از سی و یک سالگی او آغاز کرد، زیرا «محور زندگی ادبی درخشان تواین کشف گذشته قابل استفاده توسط او بود.»

برتراند راسل، که تا مغز استخوان محافظه کار بود، داستان را از همان ابتدا و با معرفی پدر بزرگ و مادر بزرگ اشرافی‌اش (پدر بزرگش نخست وزیر بود) آغاز می‌کند («اولین خاطره روشنی که به یاد دارم، ورودم به سرای پمبروک در فوریه ۱۸۷۶ است.») بعد نوبت به پدر و مادر بداقبال و بیمارش می‌رسد که یکی پس از دیگری می‌میرند و سرپرستی برتی و برادر بزرگش فرانک به پدر بزرگ و مادر بزرگ محول می‌شود و این دو برادر تحت قیمومت صدراعظم در شکوه و جلال زندگی می‌کنند. جدا ماندن از بچه‌های دیگر موجب شده بود راسل بیش از نود سال تلاش کند تا با دیگران، یعنی با کل بشریت، همدردی کند؛ از کودکی خود تنها همین را به خاطر داشت که کمتر

کسی با یتیمی تنها در خانه‌ای اشرافی همدردی می‌کند، اما پسرک خیلی زود و به کزات راه‌های تسلی خود را در فلسفه یافت و توانست به کمک ذهن خلاق خود از احساسات لطیفش محافظت کند و درباره هر چیزی نظری داشته باشد.

زندگی نامه خودنوشت نه تنها به سرشت شخص مورد بحث، بلکه به مخاطبان احتمالی آن نیز بستگی دارد، و ویراستار حقیقتاً باید به مخاطبان توجه داشته باشد. کسانی که خاطرات بی نظیر جورج اف. کینان را می‌خوانند، پیشاپیش می‌دانند که او مشاور پشت پرده روابط خارجی بود و سیاست مهم «تحدید نفوذ» را مخفیانه دیکته کرد؛ اما خود کینان هم داستانی برای روایت کردن داشت. بنابراین، خیلی با احتیاط از دوران کودکی پرنشاطش در غرب میانه شروع کرد، سرزمینی رؤیایی که بعدها در کسوت دیپلمات مادام‌العمر هرگز نتوانست آن را بازیابد: «البته توانایی آدم‌ها در به خاطر آوردن آگاهانه دوران کودکی‌شان بسیار متفاوت است. متأسفانه من از این نظر جزء آدم‌های بسیار ضعیفم». زمانی که کینان پس از سال‌ها خدمت در وزارت خارجه به سرزمین پدری‌اش برمی‌گردد، مدت‌هاست که سادگی‌های روستایی ویسکانسین از میان رفته است. از اعماق خاطرات کینان مرثیه‌ای در سوگ یک امریکای معصوم خیالی به گوش می‌رسد، و، در عین حال، از واقع گرایی آگاهانه در روابط خارجی دفاع می‌کند. تعجبی ندارد که همدلی او با امریکای معاصر ناچیز است و اغلب هم به این موضوع اشاره می‌کند.

به گمان من، در زندگی نامه خودنوشت بیش از هر چیز توجه ویژه به لحن لازم است: نویسنده باید با چه لحنی درباره خودش بنویسد؟ لحن کینان نوستالژیک است؛ راسل بذله‌گوست؛ و لحن مری دو رشویلتز، دختر ازرا پاونده و آلگا راج، در آغاز سرشار از نشاطی است که از سادگی‌های زندگی روستایی در مناطق کوهستانی تایرولین در کنار پدرخوانده و مادرخوانده‌اش سرچشمه می‌گرفت. آن موقع، هنوز نمی‌دانست پدر و مادر واقعی‌اش چه کسانی هستند؛ دغدغه‌ای که هرگز رهایش نکرد. در باز آفرینی زندگی حرفه‌ای پرتلاطم پدر محبوبش، امید داشت بار دیگر آن سادگی کوهپایه‌ای آلپ را بیافریند و به طریقی پدر را در آن جای دهد؛ در حالی که پدرش رغبتی به آن نداشت و او خیلی دیر این موضوع را درباره پدرش فهمید. من حین کار با او تشویقش کردم دل بستگی خود را به پدرش بیشتر نشان دهد و کمتر به مسئله یهودستیزی او بپردازد؛ بسیاری از کسانی که ازرا پاونده را می‌شناختند، زیاد از او خوششان نمی‌آمد.

به پایان رساندن زندگی نامه خودنوشت مشکلات فراوانی به همراه دارد، زیرا هنگامی که آخرین کلمات آن نوشته می‌شود، قهرمان مورد بحث هنوز زنده است. هیچ انتخابی راضی کننده نیست؛ شاید به پایان بردن کتاب با یک مطلب طنز بهترین، و غیر معمول ترین، انتخاب باشد. ازدواج کردن (معمولاً برای دومین یا سومین بار)، و تا آخر عمر به خوبی و خوشی زندگی کردن، پایانی بسیار پیش پا افتاده و غیر قابل قبول است. به پایان رساندن داستان با مرگ یک عزیز — همسر، پدر یا مادر، یا فرزند — می‌تواند بسیار تأثر انگیز باشد، اما این سؤال مطرح می‌شود که مؤلف با چه انگیزه‌ای این مسائل را به ما

می‌گوید. شاید ویراستار بتواند پیشنهاد خوبی مطرح کند. پایان‌بندی کتاب *زمان توقف*^{۱۱} اثر فرانک کانروی یکی از موفقیت‌های بی‌نظیر و فراموش‌نشدنی در عرصه زندگی‌نامه‌نویسی معاصر است. این اثر در حالی به پایان می‌رسد که اتومبیل او با سرعت ۱۴۰ کیلومتر در ساعت در یکی از جاده‌های انگلیس سُر می‌خورد: «اما چرخ جلو ماشین به جدول کوتاهی خورد و ماشین دور خودش چرخید، درست مثل فرفره‌ای که دور خود بچرخد ... بعد، با یک چرخش کوچک ناگهانی، همه چیز از حرکت باز ایستاد...»

*

برگردیم به زندگی‌نامه‌نویسی. به نظر من، بهتر است میان دو مشکل کاملاً متفاوت تمایز قائل شد: زندگی کسی که مدت‌هاست از دنیا رفته، و آن که تازه درگذشته است. در مورد اول، باید با یافتن اسناد و مدارک و منابع به حقایق زندگی او پی برد؛ در مورد دوم، معمولاً باید روی همکاری صمیمانه زنده‌ها حساب کرد: بیوه‌اش، وصی او در زمینه آثار ادبی‌اش، یا - خدا به دور - وکلایش. هریک از این دو، به رویکرد و کمک متفاوت ویراستار نیاز دارند. اما در هر دو این موارد، ویراستار باید ابتدا کاملاً مطمئن شود که نویسنده فرد مورد بحث را عمیقاً تحسین می‌کند و با او همدلی کامل دارد. چرا؟ زیرا ممکن است زندگی‌نامه‌نویس مجبور شود حداقل پنج و گاه بیش از ده سال - طولانی‌تر از عمر اغلب ازدواج‌های امریکایی - با آن فرد زندگی کند و به چیزهایی پی ببرد که هرگز فکرش را هم نمی‌کرده است. زندگی‌نامه‌نویس تامس هاردی متوجه شد که دیدن صحنه به دار آویختن جنایتکاران و شنیدن صدای آن هاردی را از نظر جنسی تحریک می‌کرده است، و هاردی در سوگ همسر اولش شعرهایی (بسیار زیبا و بی‌برده) سروده که به ازدواج دومش لطمه زده، هر چند ازدواج اول او هم به هیچ وجه موفقیت‌آمیز نبوده است. زندگی‌نامه‌نویس اورول هم فهمید که او، به‌رغم همدردی عمیقش با طبقات فرودست، شخصاً آدمی عبوس و گوشت‌تلخ بوده است. زندگی‌نامه‌نویس جوزفین هربست^{۱۱} برای زندگی‌نامه‌نویس کترین آن پورتر فاش کرد که پورتر صمیمی‌ترین دوستش جوزی را به اف.بی.آی. لو داده است. در میان افرادی که تا به حال زندگی‌نامه‌شان را خوانده‌ام، ظاهراً فقط آنتون چخوف عیب و ایراد مهمی نداشته و زندگی کردن با او برای زندگی‌نامه‌نویس از همه راحت‌تر بوده، گوا اینکه درک کردن او کار خیلی سختی بوده است.

ممکن است نوشتن درباره زندگی کسی که نویسنده به نقاط ضعفش پی برده، دو برابر مدت مورد نظر طول بکشد، زیرا برای نویسنده سخت است که با کسی که رفتار او را نمی‌پسندد، همدلی نشان بدهد. دیلن تامس با زن‌های زیادی ارتباط داشت، اما، تا جایی که می‌دانم، هنوز هیچ زنی جز بیوه او نتوانسته زندگی این مرد شهوت‌ران، دائم‌الخمر و خودبیرانگر را بی‌طرفانه بنویسد. تامس در سی‌ونه سالگی مُرد، اما اگر کسی نود سال عمر کند، حتماً آثار و مدارک فراوانی از خود به جا می‌گذارد که بررسی آن‌ها ممکن است سال‌های سال طول بکشد. آیا نویسنده یا ویراستار آن قدر زنده می‌مانند که تمام این اسناد را بررسی کنند؟ اسکاوت دانلدسون، زندگی‌نامه‌نویس

باتجربه و حرفه‌ای همینگوی و چپور^{۱۲} و وینفیلد تاونلی اسکات و دیگران، هنگام بررسی زندگی طولانی و پرماجرایی آرچیبالد مکلیش متوجه شد مهلتی که باقی‌مانده برای کار خود تعیین کرده به پایان رسیده و، به‌رغم تصمیم اولیه‌اش، ابعاد کتاب از حد انتظار او فراتر رفته است. وظیفه ویراستار این است که بداند - مؤلف را متقاعد کند - که کار کجا باید تمام شود. گاهی ممکن است متن کوتاه شود؛ گاهی این کار با خلاصه کردن برخی قسمت‌های کتاب، کتابنامه یا یادداشت‌ها انجام می‌شود. از دیدگاه تجارتي، خریداران مبلغ مشخصی برای خواندن سرگذشت شخص مورد علاقه‌شان خواهند پرداخت، اما هر داستانی یک حد مجاز دارد.

دومین پرسش عبرت‌انگیز درباره شخصی که مدت‌ها پیش فوت شده این است: یادداشت‌هایش کجا هستند؟ اختیار آن‌ها دست کیست؟ آیا می‌توان از آن‌ها نقل قول کرد؟ گذشت زمان از اهمیت این موضوع نمی‌کاهد. یادداشت‌های جیمز بازول سرانجام ۱۵۰ سال پس از مرگش در حوالی قلعه مَلاهاید پیدا شد، جایی که هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد؛ و آن موقع باید تکلیف مالکیت آن‌ها روشن می‌شد. سومین کمکی که ویراستار می‌تواند به مؤلف چنین زندگی‌نامه‌ای بکند، ترغیب او به بازسازی شخصیت قهرمان بر اساس معیارهای امروز است. گرویلن هیلبرن در کتاب کوچک مستدل و موشکافانه خود با عنوان *نوشتن زندگی‌نامه یک زن*^{۱۳}، پرسش‌های بحث‌انگیزی مطرح می‌کند: درباره شیوه کار زندگی‌نامه‌نویسانی که، چه مرد و چه زن، سرگذشت زنان را می‌نویسند؛ و از آن‌جا که امروزه بسیاری از زندگی‌نامه‌نویسان رفته‌رفته سرگذشت‌های نانوشتۀ زنان را کشف می‌کنند، معیارهای او در هر زندگی‌نامه‌ای که زنان - با هر نقشی - در آن حضور دارند، ارزش آزمودن دارد.

*

دومین نوع زندگی‌نامه‌نویسی شاید از همه سخت‌تر باشد: سرگذشت کسی که اخیراً فوت شده و یادداشت‌ها و خاطراتش در قفسه‌ها و دفترهای خاطرات باقی است، و همین‌طور در ذهن اطرافیان که هنوز زنده‌اند و بیشترشان علاقه خاصی دارند که زندگی فرد محبوب (یا غیرمحبوب)شان «با دقت» نوشته شود. زندگی‌نامه‌نویسی که شخص مورد نظرش در جوانی مُرد، عده‌ای برایش سوگواری کرده‌اند و عده‌ای نکرده‌اند، و حق چاپ و انتشار یادداشت‌های به‌جامانده‌اش در اختیار وصی بدگمانی است، باید بسیار باتدبیر باشد. جالب توجه‌ترین نمونه این موضوع در سال‌های اخیر سیلویا پلِت^{۱۴} نگون‌بخت است که در سی‌سالگی خودکشی کرد و چون هنوز طلاق نگرفته بود، آثار ادبی‌اش در اختیار همسرش قرار گرفت. در نتیجه، بعد از مرگ پلِت در ۱۹۶۳، همه زندگی‌نامه‌نویسان علاقه‌مند (می‌توانم حداقل نُه نفر را نام ببرم که در عمل فقط پنج نفرشان کتاب‌های خود را به پایان رساندند) مجبور بوده‌اند برای نقل حتی یک سطر از شعرهای پلِت از ورثه او مجوز بگیرند؛ در این صورت، ورثه تقاضا می‌کرد که زندگی‌نامه‌نویس متن کتاب را برای بررسی ارائه دهد، یا از نقل شعرهایی که سبب شهرت پلِت شده بود صرف‌نظر کند تا مجبور

زندگی نامه خودنوشت نه تنها به سرشت شخص مورد بحث، بلکه به مخاطبان احتمالی آن نیز بستگی دارد. ویراستار حقیقتاً باید به مخاطبان توجه داشته باشد.

نباشد متن را به تأیید ورثه او برساند. (تأیید ورثه مستلزم آن بود که هیچ‌گونه تعرضی به زندگی شخصی یا شهرت ورثه صورت نگرفته باشد. در این مورد، بعداً بیشتر توضیح می‌دهم.) زندگی‌نامه‌نویسان تی.اس. ایوت هم مشکلات مشابهی داشته‌اند، گو این‌که در این مورد کسب مجوز بیشتر از آن‌که موجب حذف بخشی از متن شود، هزینه مالی دربر داشت.

من، برحسب تصادف، سیلویا پلت و همسرش را می‌شناختم و تقریباً همه کسانی که می‌خواستند شرح زندگی او را بنویسند، با من صحبت کرده بودند. اما سرانجام ۲۴ سال پس از مرگ او بود که آلین هیوز، نماینده ورثه، برای ویرایش زندگی‌نامه پلت، نوشته آن استیونسن - شاعر و منتقدی که کارش را خیلی قبول داشتم و دارم - به من مراجعه کرد. زندگی‌نامه‌نویس با ارائه روایت‌های متعدد سعی کرده بود خواسته‌های ورثه را در زمینه اصلاح مطالب (و در جهت دفاع از آن‌ها) تأمین کند، ولی دست آخر به بن‌بست رسیده بود. در این مرحله، تمام طرف‌های درگیر تصمیم گرفتند دست‌نوشت را به من بسپارند تا متنی بنویسم که با دیدگاه و سبک مؤلف سازگار باشد و، درعین حال، محدودیت‌های سخت ورثه را هم رعایت کند. معنی‌اش این بود که متن باید صفحه به صفحه به گونه‌ای بازنویسی می‌شد که هم با روایت استیونسن از زندگی و شعر پلت جور دربیاید و هم با نظر کسانی که برحسب اتفاق صاحب حقوق شعرهای او شده بودند و نه تنها امانت‌دار ورثه، بلکه شخصیت‌های کتاب نیز بودند. در روایت من، ضمن تلاش برای حفظ انسجام متن زندگی‌نامه، هم باید شأن والای زندگی‌نامه‌نویس رعایت می‌شد، هم منافع شخصی - و، انصافاً، موقعیت دشوار - شوهر و خواهر شوهر پلت. عذاب‌آورترین ویرایشی بود که به عمرم انجام داده‌ام، زیرا ورثه قانوناً اجازه داشت هرکار دلش می‌خواست بکند، و مؤلف هم به‌لحاظ اخلاقی حق داشت نظر خودش را بیان کند. فرایند ویرایش این کتاب پس از ارائه پیش‌نویس اولیه آن دو سال طول کشید. آن مذاکره‌های بی‌پایان مستلزم اقدامات حساب‌شده‌ای بود که به وکیل باکفایتی در شرکت هوتون میفلین محول شد. به‌رغم تمام این موانع، شهرت تلخ: زندگی سیلویا پلت^{۱۵} هنوز هم برای همه کسانی که سیلویا پلت را می‌شناختند، عمیق‌ترین و گویاترین شرح زندگی زنی ذاتاً بی‌پرواست که شاعری تراز اول بود و درعین حال سعی می‌کرد خیلی چیزهای دیگر هم باشد، از جمله رمان‌نویس، مادر، روزنامه‌نگار، کدبانو، آشپز، روشنفکر، عاشق‌پیشه، زنبوردار، همه چیز جز فمینیستی که در خیال طرفداران گمراه‌شده‌اش شکل گرفته بود.

زندگی‌نامه آن سکستون، نوشته دایان میدل‌بروک، نمونه‌ای است از مشکلی مشابه که به راه حل متفاوتی نیاز داشت. این کتاب زندگی‌نامه شاعره دیگری بود که به زندگی خود پایان داده بود و ده

سال پس از سفارش کتاب منتشر شد و پیش از انتشار از نظر چهار ویراستار گذشت. جانانان گلسی، به همراه دختر بزرگ‌تر آن سکستون که وصی ادبی او نیز بود، دایان میدل‌بروک استاد دانشگاه استنفورد را یافتند و به او پیشنهاد کردند این کتاب را به سفارش انتشارات هوتون میفلین بنویسد. میدل‌بروک با کمک مالی بنیادها و سرمایه‌گذارهای خصوصی موفق شد مجموعه مصاحبه‌ها، تحقیقات و مدارک مستند خود را درباره سکستون طی پنج سال تنظیم کند. تازه آن موقع بود که روان‌کاو اصلی سکستون، دکتر مارتین ارن، با پیش‌گذاشت و موافقت کرد با زندگی‌نامه‌نویس همکاری کند و حتی پیشنهاد کرد نوارهای حدود سیصد ساعت گفت‌وگوی جلسات روان‌درمانی‌شان را در اختیار او بگذارد. میدل‌بروک، که در آن زمان پیش‌نویس بخش اعظم متن خود را آماده کرده بود، ابتدا از وصی ادبی سکستون پرسید آیا مجاز است به این نوارها گوش بدهد و از مطالب موجود در این اسناد بسیار خصوصی استفاده کند. پس از موافقت ورثه، میدل‌بروک نوشتن متن را به کناری گذاشت و بیش از یک سال وقت صرف کرد تا نوارها را بشنود و تفسیر کند، و سپس کتابش را با توجه به حرف‌های سکستون در جلسات روان‌درمانی بازنویسی کرد، و هرچه پیش‌تر می‌رفت بیشتر متوجه می‌شد که شعر آن سکستون با حالت‌های روحی او بسیار مرتبط بوده است. آن موقع، من چهارمین و آخرین ویراستار کتاب بودم. اولین ویراستار کمک‌مؤلف مناسبی برای این کتاب انتخاب شود؛ دومی از هیچ‌گونه همدلی و حمایت معنوی دریغ نکرد؛ سومی مؤلف را در گذشتن از راه پرپیچ‌وخم افتراها، تعرض به حریم شخصی، و هتک حرمت‌ها راهنمایی کرد، مسائلی که ممکن بود مانعی باشد در روایت زندگی زنی که عاشق مردان زیادی شده بود، بر نامتعارف‌ترین نوع ازدواج پای فشرده بود، دوستان بسیاری را بی‌دریغ دوست داشته بود، و زندگی رنجبارش را فدای حرفه‌ای کرده بود که سلامت عقلی متزلزلش را حفظ می‌کرد.

کار من، در مقام ویراستاری که باید سرانجام کتاب را به مرحله انتشار می‌رساند - با توصیه‌های همان وکیلی که به انتشار شهرت تلخ کمک شایانی کرد و با همکاری توأم با وسواس و حمایت دختر آن سکستون و همسرش که وکیل بود - این بود که دایان میدل‌بروک را در نوشتن متن نهایی همراهی کنم. تک‌تک کلمات از آن دایان میدل‌بروک بود، اما حقیقت تکان‌دهنده زندگی سکستون باید به گونه‌ای بیان می‌شد که اقوام و دوستان او را آزاده نکند. نقل قول‌های مستقیم از نامه‌ها و شعرهای او - و از نامه‌هایی که دوستان و دلدادگانش برایش فرستاده بودند - باید به تأیید همسر، فرزندان، تک‌تک دوستان، عشاق و همکارانش می‌رسید. میدل‌بروک در انجام وظایف خود در مقام زندگی‌نامه‌نویس وسواس و مهارت اعجاب‌انگیزی به خرج داده بود. کار اصلی من، گذشته از بررسی سطر به سطر متن بی‌نظیر او و ارائه توصیه‌هایی درباره حجم مناسب کتاب، این بود که، با توجه به شناخت شخصی‌ام از اطرافیان سکستون، میدل‌بروک را با برخی دوستان او آشنا کنم؛ چون احتمال داشت آن‌ها حرف‌های دیگری برای گفتن داشته باشند، یا اگر از راه مناسبی با آن‌ها تماس بگیریم، اجازه بازگو کردن حرف‌هایشان را

بدهند.

بسط دهد؛ در امر تحقیق، چه در جمع‌آوری اسناد و چه در مصاحبه کردن، خیره باشد؛ در برخورد با خویشاوندان، کتابداران، عشاق، وصی‌ها، فرزندان، والدین و ویراستاران تدبیر نشان بدهد. چنان بااحتیاط به شخصیت موضوع زندگی‌نامه بپردازد که تمام سرنخ‌های واقعی را دنبال و سرنخ‌های اشتباه را رها کند؛ آن قدر به صحت متن توجه داشته باشد که تمام حقایق، اسناد و مدارک، عکس‌ها و گفته‌ها را بارها بررسی کند. اما، گذشته از به کار گرفتن استادانه این مهارت‌های ناب، نبوغ زندگی‌نامه‌نویس در همدلی و قدرت تخیل او برای آفریدن چنان روایتی از زندگی نهفته است که اگر شخصیت مورد نظر، توان سخن گفتن داشت، درباره‌اش می‌گفت: «این داستان آن قدر شبیه زندگی من است که انتظار نداشتم کسی جز خودم از آن خبر داشته باشد.» بدترین وسوسه برای زندگی‌نامه‌نویس این است که بخواهد شخصیت مورد نظر را به شخص دیگری تبدیل کند که خودش می‌پسندد.

آن استیونس زمانی که زندگی‌نامه سلویا پلت را می‌نوشت، تلاش بسیار کرد تا او را عمیقاً درک کند و در پایان کتاب بیشتر از ابتدای آن با او همدردی می‌کرد، شاید حتی بیشتر از خانواده خود پلت. دایان میدل بروک درباره شخصیت زندگی‌نامه‌ای که می‌نوشت، بیش از آن چه تصور می‌کرد اطلاعات به دست آورد. او سکستون را تحسین می‌کرد که زورق شعرش را در دریای متلاطم زندگی خود سالم به ساحل رسانده است. راندل استیل هنگام نوشتن زندگی‌نامه والتر لیمن^{۱۶} (او زندگی‌نامه را این‌گونه شروع کرد: «والتر لیمن آدم بافرهنگی بار آمده بود»)، احساس کرد که خلُق و خوی لیمن و نگرش او نسبت به یهودیت خودش و دیگر یهودیان، و سایر جنبه‌های زندگی او را نمی‌پسندد. ویراستار استیل، مرحوم ادوارد ویکز بزرگ، خودش از دوستان نزدیک لیمن بود و تعداد زیادی از کتاب‌های او را ویرایش کرده بود. استیل در میان کارکنان ناشر دنبال ویراستاری، احتمالاً تازه‌نفس‌تر و جوان‌تر، می‌گشت که بیشتر با خود او همدلی کند تا با لیمن، و آن قدر در پی این کارها بود که حدود شش سال از موعد تحویل کتاب گذشت. ویکز از مؤثرترین سلاح ویراستاران استفاده کرد: صبر. مسئولان موسسه لیتل-براون، به‌ویژه بخش فروش آن، دیگر صبرشان تمام شده بود؛ آن موقع، سال‌ها از مرگ لیمن می‌گذشت (گرچه وقتی این کار شروع شده بود، هنوز زنده و حتی سرحال بود)، و بخش فروش تصور نمی‌کرد دیگر کسی به خواندن سرگذشت او علاقه داشته باشد. در چنین مواقعی، تجربه حرفه‌ای ویراستار حکم می‌کند که به آه و ناله بخش فروش زیاد اعتنا نکند. کم‌این‌که در سال ۱۹۸۰ که کتاب والتر لیمن و این قرن امریکایی^{۱۷} منتشر شد، تمام منتقدان تراز اول امریکا توجهی دقیق و ستایش‌آمیز به آن نشان دادند، پنجاه‌هزار نسخه از کتاب فروش رفت، و جایزه بَنکرافت، جایزه ملی منتقدان کتاب، و جایزه کتاب لوس آنجلس تایمز را به دست آورد.

*

رنج و زحمت زندگی‌نامه‌نویس برای شناخت موضوع زندگی‌نامه ارزش سال‌ها مبارزه را داشته است، کم‌این‌که در مورد دایان

پس از سه سال کار ویرایشی، از این‌که می‌دیدم اثر میدل بروک به ثمر رسیده است به خود می‌بالیدم؛ ولی با شگفتی بسیار دیدم که در اولین نقد پیش از انتشار در نشریه پابلیشرز ویکلی، نظر یک کارشناس را درباره رعایت اصول اخلاقی در کار روان‌درمانی پرسیده‌اند و او، بدون آن‌که حتی یک کلمه از کتاب را خوانده باشد، استفاده زندگی‌نامه‌نویس از نوارهای جلسات روان‌درمانی را محکوم کرده است. بعد از آن، در کمال تعجب شاهد مجادله‌ای بودیم که در روزنامه‌های لندن و صفحه اول نیویورک تایمز و سایر مطبوعات درگرفت؛ و همه این ماجراها سه ماه قبل از انتشار این زندگی‌نامه اتفاق افتاد. ما انتظار مجادله بر سر زندگی آن سکستون و حتی سابقه روان‌درمانی او را داشتیم (دومین روان‌کاو سکستون، در واقع، دو سال با بیمارش رابطه عاشقانه داشت و در عین حال که حق‌الزحمه‌اش را می‌گرفت، برایش شعرهای عاشقانه هم می‌سرود. اما صنف روان‌کاو ترجیح می‌داد از این خطا حرفی به میان نیاید). در نتیجه، به برکت نقدهای عالی و مبارزه تبلیغاتی پرشوری که ناشر ترتیب می‌داد و مؤلف شجاعانه بار آن را به دوش می‌کشید، این کتاب نه تنها اثر ادبی موفق‌تری از کار درآمد، بلکه پرفروش هم شد.

سخن کوتاه، تألیف زندگی‌نامه افرادی که به‌تازگی درگذشته‌اند، به‌ویژه شخصیت‌های ادبی، مستلزم توان‌آزمایی‌هایی است که در مورد زندگی‌نامه اشخاصی که مدت‌ها از مرگ‌شان می‌گذرد و دیگر به آثار چاپ‌شده آن‌ها حق چاپ و انتشار تعلق نمی‌گیرد، وجود ندارد؛ گواهی‌کننده، به موجب قانون، تأیید ورثه متوفی برای نقل نامه‌ها و دیگر اسناد و مدارک چاپ‌نشده شخصیت مورد بحث کماکان لازم است، مگر آن‌که اسناد عمومی فرد شناخته‌شده‌ای باشند. حتی اکنون هم، متعاقب پرونده معروف سلینجر که در آن جی. دی. سلینجر مانع از آن شد که ایان همیلتون نامه‌های او را نقل یا حتی تفسیر کند، دادگاه‌ها هنوز درگیر این بحث‌اند. ویراستار زندگی‌نامه باید با جوانب قانونی موضوع مورد نظرش آشنا باشد؛ یا از وکیل مطلعی کمک بگیرد.

به همین دلیل است که ویراستار زندگی‌نامه باید به جزئیات ملال‌آور کسب مجوز برای نقل مطالب، اجازه گرفتن از اشخاصی که نام‌شان به میان می‌آید یا مطلبی از آن‌ها نقل می‌شود، پیدا کردن بهترین عکس‌ها و گرفتن اجازه تکثیر آن‌ها توجه ویژه نشان بدهد. در چنین سرزمین‌های هرزی، لاشخور افترا همیشه در آسمان پرواز می‌کند. درست است، براساس قرارداد، این قبیل وظایف به عهده مؤلف است؛ اما امروزه که از ناشر می‌خواهند از مؤلف در برابر آسیب‌های احتمالی حمایت کند، او مجبور است بیشتر بار مسئولیت را خود به دوش بکشد. ویراستار با تجربه، که بیشتر از اغلب زندگی‌نامه‌نویسان درگیر تألیف زندگی‌نامه‌ها بوده است، فقط در صورتی به وظیفه‌اش عمل کرده که در این کار شرکت کند و اطمینان یابد که به جزئیات توجه می‌شود. آن‌چه به زندگی‌نامه جان می‌بخشد، پرداختن به جزئیات است.

زندگی‌نامه‌نویس خوب باید شرایط زیر را داشته باشد: واقعاً نویسنده باشد و بداند چگونه روایتی پراحساس و لطیف را بنا کند و

میدل بروک چنین بود. ماجرای آن استیونس و سیلویا پلت سرانجام چندان خوشی ندارد. کتاب او درباره زندگی پلت بعد از دو کتاب دیگر منتشر شد - که یکی به کلی نامربوط بود و دیگری صرفاً احمقانه - و از آنجا که پلت را بعد از مرگش، به دلایل بسیار عجیبی، به نماد غیرواقعی جنبش فمینیستی تبدیل کرده بودند، روایت صادقانه استیونس در کتابش، که حاصل کاری طاقت فرسا بود، آماج حمله منتقدان فمینیست قرار گرفت، اشتباه تفسیر شد، و علیه آن نطق‌های آتشین کردند. مردم آمریکا نیز کمابیش اعتنایی به آن نشان ندادند؛ ولی در انگلستان، بالین که منتقدان با لحن تندتری به این کتاب حمله کرده بودند، نسخه‌های بیشتری از آن فروش رفت. از این سه کتابی که از آن‌ها یاد کردم، فقط **شهرت تلخ** پرفروش شد.

درس ویرایشی: مهم آن است که برای حفظ حرمت حقیقت و تاریخ، بهترین زندگی‌نامه را درباره فرد مورد نظر بنویسید، اما سودآورتر آن است که آن را قبل از دیگران منتشر کنید. کتاب **دیلن تامس در آمریکا**^{۱۸} نخستین تصویر از زندگی او بود که در قالب خاطرات شخصی دردناک و دردآور جان ملکوم برنین به بازار آمد و بیشتر از همه آن پنج‌شش زندگی‌نامه کاملی که بعدها درباره دیلن تامس منتشر شد، فروش کرد؛ مثلاً، بیشتر از کتاب **زندگی**^{۱۹} اثر درخشان کنستانتین فیتس‌گیبون که ورثه دیلن تامس که صاحب حقوق آثار او بودند، ده سال بعد منتشر کردند. از کتاب برنین نمایشنامه‌ای هم ساختند و بابت حق واگذاری آن سود سرشاری عاید مؤلف و ورثه شد. پس اگر می‌خواهید افسانه‌ای خلق کنید، زودتر بچینید.

تأسف‌بارترین نمونه در میان زندگی‌نامه‌ها، زندگی‌نامه رابرت فراست^{۲۰} است که از بداقبالی مجبور شد زندگی‌نامه‌نویسش را خودش انتخاب کند. او از لارنس تامپسون، کتابدار دانشگاه پرینستون، خواست زندگی‌نامه‌اش را بنویسد. فراست پس از آن ۲۵ سال دیگر هم عمر کرد، و تا آن موقع تامپسون نه تنها تمام مطالب لازم برای نوشتن زندگی‌نامه سه‌جلدی او را جمع کرده بود (که حتی عمر تامپسون هم وفا نکرد که دست تنها نوشتن آن‌ها را تمام کند)، بلکه چنان خصوصی با فراست پیدا کرده بود که می‌توانست به شهرت او لطمه زیادی بزند، همان‌طور که نظر نامساعد رفوس گریزولد در زندگی‌نامه ادگار آلن پو به شهرت او لطمه زد. هیچ‌یک از شخصیت‌های مهم آمریکایی به اندازه رابرت فراست برای اعاده حیثیت خود به یک زندگی‌نامه دیگر نیاز مبرم ندارد؛ او تنها کسی است که فقط با مرگ ورثه‌اش و هنگامی که افراد ذی‌نفع علاقه‌شان را به این ماجرا از دست بدهند، به حق خود می‌رسد. «دوستان جناب رابرت» - آلن تیت یک بار آن‌ها را این‌طور خطاب کرده بود - مثل مورمیدون‌ها^{۲۱} که دور جنازه پاتروکلوس^{۲۲} جمع شده بودند، پس از مرگ فراست بر سر سفره شهرت او نشستند تا تصویری مردم‌پسند ولی متفاوت از این فرزانه روستایی ارائه دهند. تنها شاعر آمریکایی که تاکنون در مراسم ادای سوگند رئیس‌جمهور شعرخوانی کرده، کسی که تصویرش روی تمبرهای پستی چاپ شده، و مجموعه‌ای از

شعرهای بسیار زیبا، آمیخته به طنز و تأثرانگیز در تاریخ ادبیات آمریکا سروده، بخت چندان برای داشتن یک زندگی‌نامه درخور نداشته است. چون عمرش طولانی بود، اجازه نوشتن داستان زندگی‌اش را خیلی زود به یک زندگی‌نامه‌نویس - آن هم به فردی نامناسب - داد و به هر دلیلی با خصومت رازآمیز زندگی‌نامه‌نویسش مواجه شد. این سرنوشتی است که هیچ ویراستاری چاره‌ای برای آن سراغ ندارد.

* این گفتار ترجمه بخشی از کتاب **ویرایش از زبان ویراستاران** به قلم گروهی از ویراستاران برجسته آمریکایی است که گروهی از مترجمان آن را ترجمه و مؤده دقیقی ویرایش کرده است. این کتاب در آینده توسط کتاب مهناز منتشر خواهد شد.

1. *The Great Ledge*
2. *Half Remembered*
3. *One of the Dangerous Trades: Essays on the Work and Workings of Poetry*
4. Farley Mowat
5. Louis Kronenberger
6. *No Wippings, No Gold Watches*
7. *Discretions*
8. Henry Miller Valentine (۱۹۸۰ - ۱۸۹۱)، نویسنده آمریکایی که زندگی‌نامه‌های خودنوشت او به دلیل صراحت در بیان امور جنسی و توجه به واقعیت‌های درونی شخصی بسیار مشهور است. انتشار دو کتاب او، مدار رأس السرطان و مدار رأس الجدی، مدت‌ها در آمریکا ممنوع بود. - م.
9. *Dance to the Piper*
10. *Stop _ Time*
11. Josephin Herbst
12. Cheever
13. *Writing a Woman's Life*
۱۴. Sylvia Plath (۱۹۶۳ - ۱۹۳۲)، شاعر معروف آمریکایی و همسر تد هیوز، شاعر انگلیسی. - م.
15. *Bitter Fame: A Life of Sylvia Plath*
۱۶. Walter Lippman (۱۹۶۳ - ۱۸۷۴)، روزنامه‌نگار و نویسنده مشهور آمریکایی و برنده جایزه پولیتزر در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۲. - م.
17. *Walter Lippman and the American Century*
18. *Dylan Thomas in America*
19. *Life*
۲۰. Robert Frost (۱۹۶۳ - ۱۸۷۴)، شاعر مشهور آمریکایی و برنده جایزه پولیتزر در سال‌های ۱۹۲۴، ۱۹۳۱، ۱۹۳۷، ۱۹۴۳. - م.
۲۱. Myrmidons، مردمان جنگجوی سرزمین باستانی تسالی که در جنگ تروا آخیلس (آشیل) را همراهی کردند. - م.
۲۲. Patroclus، دوست آخیلس که هکتور او را در جنگ تروا به قتل رساند. - م.